



در سابقه شما خواندیم که آزاده دفاع مقدس هستنید، قیبل از اینکه به بحث حادثه ۳۰ بهمن بپردازیم یک معرفی از خودتان و نحوه حضورتان در دفاع مقدس داشته باشیم.

من برای اولین بار سال ۶۰ به صورت بسیجی به جبهه اعزام شدم، ایام عملیات طریق القدس و آزادسازی بستان بود. بعد از مدتی به خانه برگشتم و مجدد اسفند همین سال (۱۳۶۰) به جبهه رفتم. حتماً می‌دانید که فروردین سال ۶۱ مصادف با عملیات فتح‌المبین بود و ماه بعد یعنی اردیبهست هم که عملیات الی بیت‌المقدس یا همان آزادسازی خرمشهر شروع شد. بنابراین توفیق پیدا کردم تا در هر دوی این عملیات‌ها شرکت کنم. منتها قبل از اینکه خرمشهر آزاد شود، من مجروح شدم و به ناچار مدتی جیهه‌ها را ترک کردم و در تهران و بیمارستان شهید لواسانی بستری شدم. سال ۶۲ که بهودی حاصل شد، توفیق پیدا کردم تا همراه تعدادی از دوستان از سپاه استان کرمان به لبنان بروم. از سال ۶۱ که حاج‌احمد متوسلیمان قزوی محمد را به سوریه برد، از آن تاریخ به بعد سپاه مرتب نیروهای را به لبنان اعزام می‌کرد که ما هم سالال ۶۲ در غالب تیپ ۳۷ مدتی به لبنان رفتیم و در آموزش نیروهای حزب‌الله فعالیت می‌کردیم. یادم است شهید سیدعباس موسوی دبیر کل سابق حزب‌الله در بحث آموزش جوانان لبنانی بسنسیار فعال بود و از چهره‌های شاخص آن روزها به شمار می‌رفت.

زمانی که به لبنان رفتید، به عضویت سپاه درآمد بودید؟

بله. آن زمان سنیاهیی شده بودم. از لبنان که برگشتم در شهرستان کهنوج در اعزام نیرو خدمت می‌کردم، اما خیلی توانستم از فضای جبهه‌ها دور بمانم و سال ۶۴ دوباره به جبهه‌های دفاع مقدس برگشتم. از همین زمان دوران هم‌زمی با حاج‌قاسم شروع شد و از نزدیک ایشان را شناختم. منتها مسئولان در سپاه کهنوج از حاجی خواست تا من را دوباره به کهنوج برگرداند. چون در بحث اعزام نیرو به من نیاز داشتند. خلاصه مدتی به کهنوج برگشتم و اعزام‌های متعددی به جبهه داشتم. تا اینکه رسیدم به اعزام ۱۰۰ هزار نفری سپاهیان محمد که اگر خاطراتان باشد در سال ۶۵ بود و برای عملیات کربلای ۴این اعزام‌ها انجام می‌گرفتند. آذر سال ۶۵ وقتی که از کهنوج و کرمان نیرو به تهران فرستادیم تا در همایش بزرگ استادپوم آزادی حضور پیدا کنند، من هم از فرصت استفاده کردم و همراه این نیروها به تهران رفتم. نهایتاً به خوزستان رفتیم و به این ترتیب توانستم در عملیات کربلای ۴ و ۵ شرکت کنم. سپس دوباره به کرمان برگشتم و فرمانده بسج کهنوج شدم. آبان سال ۶۶ توانستم به نیروی زمینی بروم و از اینجا به بعد دیگر در لشکر ۴۱ تارالله بودم و توانستم در جبهه بمانم تا تیر ۱۳۶۷ که در تک‌های دشمن به اسارت درآمد.

زمان اسارت مسئولیت‌تان چه بود؟

من جانشین گردان ۴۱۵ کربلاز لشکر ۴۱ تارالله بودم. بجه‌های این گردان عموماً از شهر کهنوج بودند. **به حادثه ۳۰ بهمن سال ۸۱ برسیم، زمان این حادثه شما چه سمتی داشتید؟**

من مسئول تیپ یک از لشکر ۴۱ تارالله بودم. مقر این

تیپ هم در بم قرار داشت.

آن روز چه اتفاقی افتاد که منجر به شهادت حدود ۲۷۰۰زمنده پاسدار شد؟

سال ۸۱ که حادثه سقوط هواپیمای ایلوشین رخ داد،



گفت‌وگوی «جوان» با سردار محمد مطهری درباره حادثه ۳۰ بهمن ۸۱ و شهادت ۲۷۰ پاسدار کرمانی

حاج قاسم زودتر از همه خودش را به مشهد هم‌زمانش رساند

■ **علیرضا محمدی**

۳۰ بهمن ۱۳۸۱ یک فروند هواپیمای ایلوشین سپاه که حامل حدود ۲۷۰نفر از نیروهای لشکر ۴۱تارالله و همین‌طور تعدادی از پاسداران و روزندگان استان فارس بود، در بلندی‌های مشرف به روستای سیرج کرمان سقوط کرد. در این حادثه غیر از پاسدارانی که مسافرانِ هواپیمابودند و از محل مأموریت‌شان در استان سیستان‌وبلوچستان به کرمان برمی‌گشتند، تعدادی خدمه پرواز به شهادت رسیدند و در کل این حادثه ۲۷۵ شهید داشت. از بین شهدا، سپاه کرمان بیشترین سهم را داشت و بیش از ۲۰۰نفر از پاسداران جوان و قدیمی خود را از دست داد. در آن زمان سر دار حاج قاسم سلیمانی تنها چهار سال قبل به نیروی قدس رفته بود و در میان شهدای این حادثه دادگار تعدادی از هم‌زمان دفاع مقدس و همین‌طور پاسداران جوانی شد که در زمان خود او وارد سپاه کرمان شده بودند. در گفت‌وگویی که با سردار محمد مطهری از یاران حاج قاسم و از رزمندگان پیشکسوت کرمانی داشتیم، یاد کردی از این واقعه تلخ کردیم که در ادامه می‌خوانیم.

چهار سالی می‌شد که حاج قاسم به نیروی قدس رفته

بود و سردار رتوفی فرمانده لشکر ۴۱ تارالله شده بودند. یک نکته‌ای را هم جهت استحضار شما بگویم که در سال‌های بعد از اتمام دفاع مقدس، لشکر تارالله توجه ویژه‌ای به نواحی جنوب شرق کشور و بحث تأمین امنیت این مناطق داشت. در زمانی که خود حاج قاسم و هم‌چنان فرمانده لشکر بودند، در کرمان و شهرستان‌های این استان یک سلسله عملیات و اقداماتی انجام دادیم

که منجر شد امنیت قابل قبولی در استان ایجاد شود.

همچنین سپاه کرمان به استان همجوارش که سیستان

و بلوچستان بود نیرو اعزام کرد تا به تأمین امنیت این

استان پهناور کمک کند. طبق همین روال در سال ۸۱

هم رزمندگان کرمانی به مرزهای سیستان و بلوچستان

رفته بودند و آنجا مأموریت داشتند. اواخر بهمن ماه آن

سال مصادف با عید غدیر بود و دو یا سه روزی تعطیلات

داشتیم. لذا آقای رتوفی به تعدادی از نیروها مرخصی



بعد از اتمام دفاع مقدس، این تعداد شهید بی‌سابقه بود. زمان جنگ و در عملیات‌های بزرگ مثل کربلای ۵ تعداد زیادی از بچه‌های لشکر ما به شهادت رسیدند، اما از سال ۶۷ که جنگ تمام شد و تا سال ۸۱ که ۱۴ سالگی می‌گذشت، ناگهان کرمان با بیش از ۲۰۰شهید مواجه شد که در آن زمان بسیار تکان‌دهنده بود

آماری از شهدای کرمانی در این حادثه دارید؟
از این ۲۷۰نفر شاید ۲۰نفر خدمه و از نفرات دیگر بودند. باقی را بچه‌های پاسدار تشکیل می‌دادند که عمده آنها کرمانی و یک تعدادی هم از استان فارس بودند. به شکل تقریبی شاید بتوانیم بگویم حدود ۲۰۰نفر یا کمی بیشتر از این شهدا را بچه‌های سپاه کرمان تشکیل می‌دادند.

این واقعه چه تأثیری در فضای کلی استان کرمان و بچه‌های رزمنده کرمانی داشت؟

تا بعد از اتمام دفاع مقدس، این تعداد شهید بی‌سابقه بود. زمان جنگ و در عملیات‌های بزرگ مثل کربلای ۵تعداد زیادی از بچه‌های لشکر ما به شهادت رسیده بودند، اما از سال ۶۷ که جنگ تمام شد و تا سال ۸۱ که ۱۴سالگی می‌گذشت، ناگهان کرمان با حدود ۲۰۰ شهید مواجه شد که در آن زمان بسنسیار تکان‌دهنده بود. انگار که خاطرات جنگ دوباره برای همه ما تکرار شد.

واکنش حاج قاسم به این اتفاق چه بود؟

پیشتر عرض کردم حاجی چهار سال قبل به نیروی قدس رفته بود. تعدادی از این بچه‌های شهید حادثه ایلوشین از هم‌زمان قدیمی او در جنگ بودند و باقی نیز از بچه‌هایی بودند که زمان فرماندهی خود حاجی جذب لشکر تارالله شده بودند. ایشان بسیار از این واقعه ناراحت شدند و سریع خودشان را پای کوه سیرج رساندند و بچه‌ها را بسجج کردند تا هر چه سریع‌تر به محل سقوط هواپیمای و پیکر هم‌زمان‌مان برسیم. بهمن ماه بود و بارش برف و سرما به سختی کار اضافه می‌کرد، اما با همت حاجی و دیگر بچه‌ها توانستیم پیکر شهدا را

پایین بیاورم و برای تشییع به کرمان بفرستیم.

اگر می‌شود یادی از شهدای شاخص این حادثه بکنیم.

شهید محمد کاربخش مسئول عملیات لشکر تارالله از شهدای شاخص این حادثه بود. همچنین شهید محمد علی خواجه معاون هماهنگ‌کننده لشکر، شهید عسکرپور یکی از مدیریت‌های معاونت عملیات و همچنین عبدالله عسکری فرمانده گردان صابرین لشکر هم از جمله شهدای شاخص این حادثه بودند.

با کدام یک از این شهدا بیشتر آشنا و رفیق بودید؟

با شهید کاربخش و شهید عبدالله عسکری در مقاطع مختلف هم‌زم بودم. شهید کاربخش معروف بود که دائم‌الصورم است. هر بار که او را می‌دیدیم روزه بود. به شخصه علاقه بسیاری به کاربخش داشتم. یادم است هر بار که او را می‌دیدم، تسبیح به دست مشغول ذکر بود. یک پاسدار بسیار با ایمان و فوق‌العاده مخلص و با روحیه مصلحت‌نالا بود که این روحیه معنوی را به نیروهایش نیز انتقال می‌داد. لذا او در هر مسئولیتی که بود، در ریگان زبردستش هم معنویت و اخلاص حاکم می‌شد.

شهید کاربخش از یاران قدیمی حاج قاسم بودند؟

بله ایشان از بچه‌های زمان جنگ لشکر بود و با حاج قاسم هم در جبهه‌های دفاع مقدس و هم در مقطع حضور در جنوب شرق کشور و مقابله با اشراز هم‌زم بود. به عنوان مثال در هر سال‌های ۷۰الی ۷۲ شهید کاربخش خانواده‌اش را با خودش به زاهدان برد و آنجا ساکن شد تا بهتر بتواند در بحث امنیت مناطق مرزی متمرکز شود. من آن موقع در عملیات تیپ یک لشکر بودم. در آن مقطع چون حضور طولانی مدت در مناطق مرزی استان سیستان و بلوچستان داشتیم، حاج قاسم برای اینکه

سیستان و بلوچستان بازمانند، یک هماهنگی با دانشگاه بچه‌ها از تحصیلشان بازمانند، یک هماهنگی با دانشگاه امام‌حسین(ع) تهران و همین‌طور دانشگاه زاهدان انجام داد تا ترتیبی در بدهند بچه‌های ما رشته جغرافیای سیاسی

و نظامی را در زاهدان تحصیل کنند. کلاس‌هایمان هم در روزهای پنج‌شنبه و جمعه برگزار می‌شد که فرصت داشتیم در این کلاس‌ها شرکت کنیم. برخی از اساتید این کلاس‌ها از تهران و برخی هم از خوداستان سیستان و بلوچستان بودند. از تیپ یک، مسئولان، من و مسئول حفاظت تیپ در این کلاس‌ها شرکت کردیم. از قرار گاه هم شهید کاربخش بود و مرحوم سیدمرتضی موسوی و تعداد دیگری از بچه‌ها که همگی باید طولانی‌مدت در منطقه می‌ماندیم، در این کلاس‌ها حاضر شدیم. در آن سال‌ها من هم در منطقه عملیاتی و هم در کلاس‌های درس دانشگاه همراه شهید کاربخش بودم و آنجا بیشتر با روحیات معنوی این شهید بزرگوار آشنا شدم.

شهید عبدالله عسکری چطور روحیاتی داشتند و چه خاطراتی از این شهید بزرگوار دارید؟

سال ۶۹ طبق طرح تفکیک که لشکر تارالله از سپاه هفتم کرمان جدا شد، من و شهید عسکری با هم به تیپ یک لشکر رفتیم که در بم مستقر بود. آنجا این شهید بزرگوار مسئول تخریب تیپ بودند. ایشان یک رزمنده بسیار فعال و پای‌کاری بودند. کمی بعد جانشین مهندسی تیپ شدند. گردان‌های صابرن که راه افتاد، شهید عسکری به دلیل روحیه فعالی که داشت، رفت و دوره‌های ویژه صابرن را پشت‌سر گذاشت و فرمانده گردان ویژه صابرن در لشکر تارالله شد. شهید عسکری غیر از روحیه پراثرژی‌اش، بسیار در کارها پیگیر بود. هر مأموریتی که به او می‌دادند، بسنسیار پیگیرانه دنبال می‌کرد و با صبر و حوصله کارها را پیش می‌برد.

این شهیدان بزرگوار هر دو از بچه‌های جبهه و جنگ بودند؟

بله هم این دو شهید و هم شهدایی مثل محمد علی خواجه و عسکرپور که قبلاً نامشان را بردم همگی از بچه‌های دوران دفاع مقدس بودند. سیا می‌توانم به شهید قاسم سلاجقه هم اشاره کنم که از بچه‌های اطلاعات لشکر بود و سابقه خوبی هم در جبهه‌های جنگ تحمیلی داشت. ایشان هم در این پرواز به شهادت رسید. در کنار این بچه‌های قدیمی جنگ، تعداد زیادی از شهدای این حادثه مربوط به بچه‌هایی می‌شدند که به تازگی وارد سپاه شده بودند. این بچه‌ها باید نسل آینده لشکر را ایجاد می‌کردند که متأسفانه در این حادثه دهها نفرشان شهید شدند. هر چند که شهادت سعادت است که نصیب آنها شده، اما جای خالیشان برای ما ماند و در آن مقطع این حادثه ضایعه بزرگی برای کشور و خصوص سپاه استان کرمان بود.

به تازگی روز پاسدار را پشت‌سر گذاشته‌اید، شهید سلیمانی یکی از نام آشنا ترین پاسدارهای این کشور است که شما هم سابقه هم‌زمی با ایشان را دارید، نام حاج قاسم شما را یاد چه خاطراتی می‌اندازد؟

در خاطراتم اشاره به این نکته کردم که وقتی قرار شد بنده و چند نفر از بچه‌های لشکر به صورت طولانی مدت در سیستان وبلوچستان بمانیم، حاج قاسم ترتیبی داد که ما در آنجا درس‌مان را ادامه بدهیم و در رشته جغرافیای سیاسی و نظامی لیسانس‌مان را بگیریم. شما ببینید یک فرمانده باید چقدر دوراندیش باشد که از یک موقعیت سخت مانند حضور در مناطق مرزی استان سیستان وبلوچستان نیز استفاده کند و نیروهایش را ارتقا بدهد. حاج قاسم واقعاً یک فرمانده تمام‌عیار بود که می‌توانیم بگویم جمیع خصائل والا را در خود داشت. توجهش به نیرو، دوراندیشی، درایت، دانش و… همگی در او جمع بودند. وقتی که واقعه ۳۰ بهمن ۸۱ پیش آمد، حاج قاسم خیلی زود خودش را به منطقه رساند و بسنسیار دلسوزانه پیگیر رسیدن به ابدان مطهر شهدا بود. یا وقتی که زلزله بم رخ داد، ایشان به همراه شهید حاج احمد کاظمی به این شهر زلزله‌زده رفتند و کارها را مدیریت و هماهنگ کردند. شهید سلیمانی خودش یک انسان والا بود که از مجموعه زبردستش می‌انسان‌های والاپی رشد کردند. شهید کاربخش یکی از هم‌زمان حاج قاسم است و پاسداری که معنویتش در لشکر زبازند بود و همانطور که عرض کردم، کاربخش معنویتش را به نیروهایش نیز تئسی می‌داد و فرمانده هر یگانی که می‌شد، بچه‌های آن یگان حالات معنوی پیدا می‌کردند. خدا همه شهدای ما خصوصاً شهدای حادثه ۳۰ بهمن سال ۸۱ و همین‌طور حاج قاسم سلیمانی را رحمت کند.

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۹۷۴

۳			۱		۶
۵		۳	۱		
		۵	۳		۴
۸			۵		
			۹		۶
				۸	
				۳	۱
				۷	۴
				۶	

۱	۷	۷	۷	۷	۸	۸	۸	۸	۸
۲	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۳	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۵	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۹	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۱۰	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۱۱	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۱۲	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۱۳	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۱۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۱۵	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف،ستون ومربع های

کوچک سه درسه فقط یک بار

به کارروند

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۶۹۷۳

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱	خ	ز	و	ی	ا	ن	ل	ز	ن	ا	ی	د	ی	۱
۲	د	غ	ف	م	ا	ل	ب	و	ز	ر	ا	ب	۲	
۳	ب	ی	ی	و	ت	ک	ب	۱	۱	۱	۱	۱	۳	
۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۴	
۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۵	
۶	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۶	
۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۷	
۸	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۸	
۹	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۹	
۱۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱۰	
۱۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱۱	
۱۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱۲	
۱۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱۳	
۱۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱۴	
۱۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱۵	